

دکتر محمد سیاسی
(رئیس انجمن ادبی اصفهان)

پزشکی در شاهنامه ☆

شاهنامه را که سند قومیت و نسب نامه مردم ایران و عصاره و چکیده تمدن و فرهنگ قوم ایرانی خوانده اند، کتابیست انسانی که نه تنها حماسه ساکنان ایران بلکه حماسه نوع بشر را میسراید و در نوع خود يك اثر ادبی بی نظیر است که شاید کتابهایی بدین پایه از بزرگی و ارزش در سراسر ادبیات جهان به تعداد انگشتان دو دست نرسد.

زیبائی و ابهت کلام و بلندی فکر فردوسی گاهی به اعجاز می ماند، شاهنامه دارای ارزشهای ادبی، اساطیری، تاریخی، اجتماعی، فلسفی، فکری و لغوی است و از هر يك از این دیدگاهها شایسته است که مورد پژوهش خاص قرار گیرد.

نکته ای را که شاید کمتر مورد دقت و پژوهش قرار گرفته و اگر نیز تحقیقی شده بطور مجزا و انتزاعی انجام نیافته، توجه به پزشکی در شاهنامه است.

تاریخ پزشکی آنقدر قدیمی است که علمای این فن معتقدند تاریخ پزشکی از هنگامی شروع شد که بشر درد را احساس کرد و در پی دفع آن برآمد، بنابراین ناگزیر آمیخته با افسانههای اساطیری.

نخستین پزشکی در شاهنامه: اولین باری که با کلمه پزشکی و گیاهان طبی در شاهنامه روبرو می شویم به هنگام شرح پادشاهی جمشید فرزند تهمورث دیوبند است که هفتصد سال پادشاه بود و با فره ایزدی هم شهریاری و هم موبدی کرد، آهن را نرم کرد و ابزار جنگ ساخت، بافتن و دوختن و شستن جامه را به مردم آموخت، عده ای را به نیایش ایزد گروهی را به جنگاوری و جمعی را به کشاورزی گماشت، گرمابه ها و کاخهای بلند ساخت و جشن نوروز را بنیان نهاد و

دگر بویهای خوش آورد باز
چو «بان»، چو «کافور»، و چون «مشک»، ناب
که دارند مردم بیوش نیاز
چو «عود» و چو «عنبر» چو روشن گلاب
در تندرستی و راه گزند
هر دردمند «پزشکی» و «درمان»

نخستین گواشتخوار مردم آزار! : در داستان ضحاک پس از اینکه وی برجای پدر می نشیند ابلیس خورشگر او می شود و درحالیکه هنوز همه مردم گیاهخوارند ابلیس به ضحاک گوشت می خوراند:

* مقاله ای است ممتع و بدیع با تحقیقاتی دقیق، و مفصل، و مناسب تر بود که در کتابی چاپ شود - و شاید هم بشود - یال و دم این شیر عرین با نوک قلم چیده شد باین معنی که قطعاتی از اشعار شاهنامه (که مطالعه آن در شاهنامه آسان است) - هم چنین مأخذ مطالب حذف شد که قول نویسنده خود سندی است با اعتبار. (مجله یغما)

فراوان نبود آنزمان پرورش زهر گوشت از مرغ و از چارپای ارتباط گوشتخواری با بدخوئی یکی از نکات قابل توجه داستان است ، در اینجا خوردن گوشت آموزشی شیطانی بشمار رفته و ابلیس می‌خواهد با خوردن گوشت خوی تهور و درندگی را در ضحاک پرورش دهد و وی را مطیع خواسته های خویش کند و چندان مورد مهر شاه قرار می‌گیرد که از ضحاک می‌خواهد که بر کتف او بوسه زند و ضحاک نیز می‌پذیرد، هنگامی که ابلیس کتف ضحاک را بوسید:

دو مار سیه از دو کتفش برست
 « پزشکیان » فرزانه گرد آمدند
 ز هر گونه نیرنگه ها ساختند
 بسان « پزشکی » پس ابلیس تفت
 بدو گفت کین بودنی کار بود
 خویش ساز و آرامشان ده بخورد
 به جز مغز مردم مده شان خویش

گذشته از اینکه فردوسی در این داستان از پزشکان فرزانه و داستان زدن (= مشاوره پزشکی) آنان و شناختن چاره درد ضحاک و آشکار شدن ابلیس بشکل پزشکی دردشناس سخن گفته ، جنبه کنایه‌ئی مار ضحاک بیشتر از هر چیز شایسته تأمل است و شاید مارتجسمی از نفس ازدها خونینکه برای تسکین باید پیوسته به گناه دست زد .

زال در شاهنامه و زالی در پزشکی : از داستانهای دلکش شاهنامه تولد زال زر است که از مرغ افسانه‌یی و مشهور شاهنامه یعنی سیمرغ سخن به میان می‌آید ، در شاهنامه بسیاری موارد از این «مرغ فرمانروا» که گاه بعنوان پزشک و حکیم و بالاتر از آن مشاور و راهنمای بزرگ در داستانها پدیدار می‌شود ، گفتگو بمیان می‌آید ، اولین بار هنگام زادن رستم است .

باری بدانگونه که در شاهنامه آمده زال رودابه را به همسری برمیگزیند و از این پیوند ، رستم ، یعنی کسی که همه دوران پهلوانی شاهنامه بر محور وجود او می‌چرخد بوجود می‌آید :

چنین ، تا که زادن آمد فراز
 چنین بد که یگروز از او رفت هوش
 بیالین رودابه شد زال زر
 همی پر سیمرغش آمد بیاد
 یکی مجمر آورد و آتش فروخت
 هم اندر زمان تیره گون شد هوا

شکاف رستمی یا عمل رستمی (رستمینه) : سیمرغ، آن مرغ فرمانروا ، که در پرورش زال پدر رستم نقشی عمده برعهده داشت ، در زادن فرزند زال نیز بیاری اومی‌آید:

چنین گفت با زال کین غم چراست
 بچشم هژبر اندرون نم چراست ؟
 چون رستم قهرمان بر گزیده است طرز زادنش هم با دیگران تفاوت داد ، رودابه ،
 مادر رستم ، در همان دوران آبستنی احساس سنگینی می کند و می گوید (تو گوئی به سنگستم
 آکنده پوست) ، سیمرغ زال را رهنمون می شود که مرد بینا دل پرفسونی را خبر کند ، تا
 نخست رودابه را با می ، مست (بیهوش) ساخته و سپس تهیگاه وی را شکافته و آن شیر بچه
 را از پهلوی رودابه بیرون کشد .

این داستان از عجایب شاهنامه که فردوسی با اینکه پزشک نبوده یکایک اصطلاحات طبی
 را بکار برده از قبیل «خنجر آبگون» بجای چاقوی جراحی - «مرد بینا دل پرفسون» بجای
 جراح - کافتن و شکافتن بجای شکاف جراحی (incision) - چرخش دادن نوزاد در زهدان ،
 که چرخش (Version) اصطلاح پزشکی آنست «بتابید مر بچه را سر ز راه» - «دوختن
 نیز بجای بخیه جراحی بکار رفته «همان درد گاهش فرو دوختند» - از استعمال روغن «پماد»
 برای بهبود زخم سخن گفته «گیاهی که گویمت ... بسا و بر آلی بر خستگیش» - از بیهوشی
 هم به مست شدن و مست کردن تعبیر کرده و اینست گوشه ای از داستان زادن رستم ، آنجا که
 که سیمرغ با زال گفتگو می کند تا بدنیا آمدن رستم :

بیاور یکی خنجر آبگون	یکی مرد بینا دل پرفسون
نخستین به می ماه را مست کن	زدل بیم و اندیشه را پست کن
بکافد تهیگاه سرو سهی	نباشد مر او را ز درد آگهی
وزو بچه شیر بیرون کشد	همه پهلوی ماه درخون کشد
وز آنپس بدوز آن کجا کرد چاک	زدل دور کن ترس و تیمار و باک
گیاهی که گویمت با شیر و مشک	بکوب و بکن هر سه در سایه خشک
بسا و بر آلی بر خستگیش	بینی همان روز پیوستگیش
بدو مال از آن پس یکی پر من	خجسته بود سایه فر من
بگفت و یکی پر ز بازو بکند	فکند و به پرواز بر شد بلند
بشد زال و آن پر او بر گرفت	برفت و بگرد آنچه گفت ای شکفت
بدان کار نظاره شد یکجهان	همه دیده پر خون وخسته روان
فرو ریخت از مژه سیندخت خون	که کودک ز پهلوی آید برون
بیامد یکی موبد چرب دست	مر آن ماه رخ را به می کرد مست
بکافید بی رنج پهلوی ماه	بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید	که کس درجهان این شگفتی ندید
شگفت اندرو مانده بد مرد و زن	که نشنید کس بچه پیلتن
همان درد گاهش فرو دوختند	بدارو همه درد بسپوختند
شبانروز مادر ز می خفته بود	ز می خفته و هش از اورفته بود
چو از خواب بیدار شد سرو بن	بسیندخت بگشاد لب بر سخن

عمل بیرون آوردن نوزاد را از شکم مادر با شکافتن زهدان غمل قیصری و عمل قیصری

و به زبان فرانسوی عمل سزارین « Operation Sesarien » گویند که منسوب به تولد ژول سزار قیصر روم است و معروف است که قیصر با عمل جراحی از شکم مادر بیرون آمده است. ولی با توجه به اینکه دوران تاریخ اساطیری ایران محققاً قبل از تولد ژول سزار بوده و فردوسی هم نه از زائیدن سزار اطلاع داشته و نه طبیب بوده است بنا بر این اگر همانگونه که بعضی از محققین ایرانی پیشنهاد کرده اند که این عمل را بجای «سزارین» شکاف رستمی یا عمل رستمی و یا «رستمینه» بنامیم راه مبالغه و اغراق نپیموده ایم.

«داروی هوش بر»: در افسانه های ایران باستان از دارو و گرد بیهوشی زای بسیار سخن رفته است و در داستان زادن رستم هم فردوسی از بیهوشی بگونه مست شدن یا مست کردن یاد کرده:

نخستین به می ماه را مست کن
 شبانروز مادر ز می خفته بود
 ز دل بیم و اندیشه را پست کن...
 زمی خفته و هش از اورفته بود...

گردی در شراب می ریخته اند که موجب مستی و بیهوشی می شده است که فردوسی آنرا «داروی هوش بر» نامیده است محققاً گردی که در شراب می ریخته و بیماران را بیهوش می کرده اند «بنگ» بوده است زیرا در اوستا هم صریحاً از بنگ سخن به میان آمده است: (اگر مردی با دختری خردسال یا بزرگ نزدیکی کند... اگر دختر بگوید که مرد مرا حامله کرده و آن مرد به دختر بگوید برای انداختن حمل نزد پیرزنی برود و چاره پرسد و آن پیرزن برای او بنگ آورد... یا یک گیاه مسقط حمل بیاورد و دختر بوسیله آن حمل خود را بیندازد از این عمل مرد و دختر و پیرزن هر سه گناهکارند...) (۱) از نکات جالب و شگفتی زای «داروی هوش بر» آنستکه ایرانیان شهادت اوستا و شاهنامه از خاصیت سقط آورحشیش (= بنگ) اطلاع داشتند در حالیکه چند سالی پیش نیست که ممالک پیشرفته غربی به این عارضه و خاصیت بنگ پی برده اند و مطالعات اخیری که در دانشگاه یوتا در امریکا بعمل آمده این مطلب را به ثبوت می رساند.

در جای دیگری که شاهنامه از داروی هوش بر نام برده رفتن بیژن بدیدن منیژه دختر افراسیاب است که به فرمان منیژه بیژن را با «داروی هوش بر» مست و بیهوش می کنند و سپس با خوردن روغن وی را از خواب بیدار می سازند: (۲)

منیژه چو بیژن دژم روی ماند
 بفرمود تا «داروی هوش بر»
 بدادند چون خورد می مردمست
 بگسترد کافور بر جای خواب
 پرستندگان را بر خویش خواند
 پرستنده آمیخت با نوش بر
 ای خویشان سرش بنهاد پست
 همی ریخت بر چوب صندل گلاب

- ۱ - فقرات سیزدهم و چهاردهم باب پانزدهم و نصداد اوستا (به نقل از جلد اول تاریخ طب ایران، دکتر محمود نجم آبادی).
- ۲ - هنوز هم کسانی که حشیش زیاد مصرف کنند برای جلوگیری از عوارض آن مقداری کره یا روغن قبل از استعمال حشیش یا پس از آن می خورند.

بیاراستندش یکی جای خواب به بیداری بیژن آمد شتاب
 بیاورد روغن مر او را بداد که تا گشت بیدار و چشمش گشاد
 در داستان سیاوش هم فردوسی در ماجرای دلدادگی سودابه دختر پادشاه هاماوران
 و زن کاوس بر سیاوش به این داور اشاره می کند ، آنجا که سودابه درصدم می آید وسیله ای
 برانگیزد تا شاهزاده را به شبستان خود کشد ، سیاوش به این عشق گناه آلود - عشق نامادری
 به پسر خود - گردن نمی نهد ، اما ملکه آرام نمی نشیند و برای آلوده کردن سیاوش چاره جوئی
 می کند و از یکی از پرستاران خود که آبتن است می خواهد که با خوردن دارو چنین خود
 را بیفکند و چنین وانمود کند که چون سیاوش با او گلاویز شده بچه او افتاده است .

سیمرغ در نقش جراح : سیمرغ که در بسیاری از افسانه های شاهنامه از او
 استمداد شده و در اکثر حوادث حضور او محسوس است و بخصوص زندگی زال و خانواده
 او ارتباط به وجود این «مرغ فرمانروا» دارد ، این مرغ افسانه ای عجیب که پرورش
 دهنده زال است و بدستور او ، پهلوی رودابه را شکافتند و رستم قهرمان را بیرون آوردند
 یکبار دیگر نیز به کمک زال ورستم می آید و آن آگاه کردن زال از راز قتل اسفندیار است...
 رستم ابتدا ، در جنگ از اسفندیار شکست می خورد ، زال بر آن می شود که از سیمرغ چاره
 جوئی کند ، یاری خواستن از سیمرغ یکبار هنگام زادن رستم بود و دیگر بار زمانی است
 که مرگ او را تهدید می کند ، زال پر سیمرغ را آتش می زند ، سیمرغ چون جراحی ماهر
 با متقارپیکانها را از تن مجروح سوار و اسبش - رستم و رخس - بیرون می کشد و زخم های
 آنها را التیام می دهد :

نگه کرد مرغ اندر آن خستگی
 ازو چار پیکان به بیرون کشید
 بر آن خستگیها بمالید پر
 بدو گفت این خستگیها ببند
 بجست اندر آن نیز پیوستگی
 بمنقار از آن خستگی خون کشید
 هم اندر زمان گشت با زور و فر
 همی باش یک هفته دور از گزند

آنگاه سیمرغ رازکشتن اسفندیار را به رستم می آموزد و او را بر لب دریاچه به درخت
 گز مرموزی که پرورده آب زر است راهنمایی می کند که شاخه ای از آنرا ببرد و بر آتش
 راست کند و آن چوبه گز را که تنها سلاحی است که بر اسفندیار کارگر است بر چشم او بزند:

بر این گز بود هوش اسفندیار
 تهمتن گز اندر کمان راند زود
 بزد تیر بر چشم اسفندیار
 نگون شد سر شاه یزدان پرست
 تو این چوب را خوار مایه مدار
 بدانسان که سیمرغ فرموده بود
 سیه شد جهان پیش آن نامدار
 بیفتاد چاچی کمانش ز دست

« ادامه دارد »